

به ل.

مطمئنم که دوباره دارم دیوانه می‌شوم: احساس می‌کنم که دیگر نمی‌توانیم چنان دوران وحشتناکی را طی کنیم. این بار خوب نخواهم شد. درون سرم صداهاى مختلفی را می‌شنوم. نمی‌توانم تمرکز داشته باشم. بنابراین کاری را خواهم کرد که به نظر خودم بهترین راه حل است. تو مرا بی‌نهایت خوشبخت کرده‌ای، همیشه وجودت برای من پشت‌گرمی بوده است. نمی‌توانم تصور کنم که هیچ زوجی به اندازه ما خوشبخت بوده است. تا اینکه این مرض وحشتناک اتفاق افتاد. دیگر نمی‌توانم با آن مبارزه کنم. می‌دانم تو را به تدریج از بین می‌برم و بدون من تو بهتر کار خواهی کرد. شک ندارم. می‌بینی که من این یادداشت را هم نمی‌توانم درست بنویسم. دیگر نمی‌توانم مطالعه کنم. چیزی که من می‌خواهم بگویم این است که تمام خوشبختی زندگیم را مدیون تو هستم. تو همه جور مرا تحمل کردی و بی‌اندازه مهربان بوده‌ای. می‌خواهم این را به تو بگویم و همه هم آن را می‌دانند. اگر کسی قادر به نجات من بود آن شخص تو بودی. همه چیز جز یقین به نیک صفتی تو از من رخت بر بسته. نمی‌توانم بیش از این زندگی تو را تباه کنم. فکر نمی‌کنم هیچ زوجی قادر می‌بود که از من و تو خوشبخت‌تر باشد.

ویرجینیا

به جان لهن، [ناشر ویرجینیا وولف]

۲۰ مارچ ۱۹۴۱ [تایپ شده]

جان عزیز

کتاب به اصطلاح رمانم، میان پرده‌ها را خواندم و معتقدم اصلاً خوب نیست. بدون صیقل، سطحی و ناقص است. البته لئونارد با من موافق نیست. بنابراین تصمیم گرفتم از تو بخواهم اگر برایت اشکالی نداشته باشد آن را بخوانی و نظر خودت را بدهی. در این اثنا قدم دیگری [در مورد آن] بر ندارم. متأسفم که برایت مزاحمت ایجاد شد ولی شک ندارم که چاپ آن از هر نظر اشتباه خواهد بود. [با دستخط خودش] ولی چون ما دو نفر [ویرجینیا و لئونارد] با هم اختلاف عقیده داریم نظر تو کمک بزرگی برایمان خواهد بود. ارادت‌مند، ویرجینیا

ضمناً امیدوارم نسخه‌های [کتابهایی را که می‌خواهی چاپ کنی] برایم فرستاده باشی
دلم می‌خواهد آنها را بخوانم.

۳۶۸

به لیدی توئیدز مایر

این نامه را لئونارد وولف روز ۳ آوریل ۱۹۴۱ برای لیدی توئیدز مایر فرستاد و گفت:
«گمان می‌کنم دل‌تان بخواهد این نامه را داشته باشید. این یکی از آخرین نامه‌هایی است
که ویرجینیا نوشته ولی آن را پست نکرده بود.»

۲۱ مارچ ۱۹۴۱

سوزی عزیز:

چقدر لطف کردی که برایم نامه نوشتی! من قصد نامه نوشتن نداشتم ولی خیلی دلم
می‌خواست که از تو خبری بشنوم. می‌دانم که چقدر [زندگی] از سر گرفتن دوباره کار
مشکلی است. [لرد توئیدز مایر Lord Tweedsmuir روز ۱۱ فوریه در کانادا درگذشته
بود] ولی بیش از همه ما باید به زندگی امیدوار باشی. الیزابت [بون Bowen] در مورد
فعالتهای دوره جنگ تو برای من تعریف کرد. گمان می‌کنم آن هم برایت کمکی باشد.
وقتی مادرت فوت کرد قصد داشتم برایت نامه‌ای بنویسم. در ذهن من خاطرات
خوبی از او مانده است - یادم می‌آید اولین باری که «بیرون از خانه خودمان» شام خوردم
در خانه شما بود، بعد از مرگ پدرت - او را هم [پدرت] خوب به یاد می‌آورم یکی از

پسرهای تو شبیه به اوست مگر نه؟ یکی از عکسهای او را دیده‌ام و این طور فکر می‌کنم. به علت بمباران از لندن کاملاً رانده شده‌ایم و زندگی نباتی را اینجا می‌گذرانیم. دور و برمان هم تکه تکه پاره‌های اثاثیه‌های متلاشی شده‌مان است. تمام بعدازظهر امروز مشغول جابجا کردن کتابهای قدیمی پدرم بودم. این روزها فقط گه گاه به لندن می‌آیم. باید تاریخی را قرار بگذاریم که شاید همدیگر را در [لندن] ببینیم. من آنجا همیشه شتابزده و دستپاچه هستم. مخصوصاً که جایی هم برای ماندن ندارم. بله فکر می‌کنم این ایده که از انگلیس به آمریکا نامه بنویسی بسیار عالی است. نمی‌شود گفت اینجا همه چیز آرام است.

هفته پیش پنجاه آتش سوزی در مزرعه اتفاق افتاد و کومه‌های خرمن همه سوختند. بیشتر روزها بمباران است - اتفاقاً همین الان برای دوّمین بار امروز زنگهای خطر به صدا درآمد ولی کسی اعتنایی نمی‌کند - نمی‌دانم که آکسفورد آرامتر است یا نه؟ حتماً در این مورد برایم بنویس. کتاب الیزابت جالب بود، مگر نه؟

متشکرم که برایم نامه نوشتی، خوشحال شدم که بعد از مدتها از تو خبردار شدم.
با محبت فراوان، ویرجینیا

به جان لهن

یکشنبه ۲۳ مارچ ۱۹۴۱

جان عزیز،

نوشته‌هایی را که فرستاده بودی تا آنجایی که می‌توانستم خواندم. ولی اکنون ذهنم بسیار کند کار می‌کند. از آن نوشته‌ها که برایم فرستادی، آنهایی که به نظر من قابل توجه هستند فقط شعرهای آقای رابینسون و داستان آقای اورکوارت است. فکر می‌کنم هر دو دارای امتیاز برجسته‌ای هستند ولی هر دو مواردی هستند که قدرت و ضعف آنها قابل بحث است.

با احترامات همیشگی

بدون امضاء

به ونسابل (خواهرش)

یکشنبه ۲۳ مارچ ۱۹۴۱

ونسای عزیزم

نمی توانی تصور کنی که چقدر نامه تو را دوست داشتم. ولی احساس می کنم که دیگر این بار بیشتر از آن رفته ام که راه بازگشت داشته باشم. اکنون دیگر مطمئن هستم که بار دیگر دارم دیوانه می شوم. حالتهایم مثل دفعه اول است. مرتب صداهای مختلف می شنوم و می دانم که این بار معالجه ناپذیر هستم. فقط می توانم بگویم که محبت لئونارد به من چنان خارق العاده بوده که باور نکردنی است. هر روز و همیشه. برایم قابل تصور نیست که ممکن بود کس دیگری بیش از او برای من زحمت می کشید. تا چند هفته پیش ما کاملاً خوشبخت بودیم تا اینکه این واقعه وحشتناک اتفاق افتاد. به من قول بده که به او اطمینان خاطر خواهی داد.

احساس می کنم آنقدر سرش شلوغ است که به زندگی ادامه خواهد داد، همان بهتر که وجود من مزاحم کار او نباشد. تو هم به او کمک کن.

دیگر ذهنم به روشنی کار نمی کند. اگر قادر بودم به تو می گفتم که تو و بچه ها برای من چه ارزشی دارید. فکر می کنم خودت می دانی. بر علیه آن [جنون] جنگیده ام ولی دیگر نمی توانم.

ویرجینیا

روز ۲۰ مارچ ونسا به ویرجینیا نوشته بود: «باید معقول فکر کنی. این به آن معنی است که باید قبول کنی من و لئونارد قدرت قضاوتمان از تو بهتر است. درست است که من اخیراً تو را زیاد نمی بینم ولی بسیار خسته به نظر می آیی مطمئنم اگر بگذاری سقوط کنی از پا خواهی افتاد. سعی کن کمی استراحت کنی.

تو الان در وضعیتی هستی که هیچکس راضی به اقرار آن نیست. ولی نباید بگذاری که مریض بشوی. در وضعیت فعلی جنگ که خطر شکست ما هم وجود دارد [جنگ جهانی دوم] اگر تو علیل و ناتوان باشی از دست ما چه بر می آید.

اگر به خاطر تو نبود که مرا امروز زنده و خوشحال نگاه داشتی می دانی که در سه سال گذشته چه بر سر من می آمد. [پسر ونسا در جنگ کشته شد و ویرجینیا به خواهرش بسیار رسیدگی کرده بود].

خودت می دانی که من چقدر روی تو حساب می کنم و به تو تکیه دارم. لئونارد و

Wink. Home
Frodwell.

Sept 17th

Dear John

I'm most grateful to you for your letter. It made me happy all yesterday. I had become firmly convinced that the Waver was a failure, in the sense that it wouldn't convey anything to anybody. And now you've been so perceptive, & gone so much further & deeper in understanding my text than I thought possible that I'm immensely relieved. Not that I respect many Fresh leaders. And I'm rather dismayed to hear we've printed 7,000: for I'm sure 3,000 will find food all such appetites, & then the other 4 will sit round me when I decaying corpse (or even in the studio (I cleared up the table - for you, not the corpse)). I agree that it's very difficult - wrestling with horrors, though I've always wanted to head 'as I did here, smoothing them out. But it was, I think, a difficult attempt - I wanted to eliminate all detail; all fact; & analysis; & my self; & set out the things & rhetorical: & not mention them (which I am)

من همیشه به آدمهای صادق و معقولی معروف بوده‌ایم. بنابراین باید حرف ما را باور کنی...

بزودی تلفن خواهم کرد تا ببینم اوضاع از چه قرار است.»

به جان لهن

۲۷ مارچ ۱۹۴۱

جان عزیز،

حتی قبل از دریافت نامه تو، تصمیمم را گرفته بودم که آن رمان را چاپ نکنم. بسیار سبک و کم‌مایه است. کاری که خواهم کرد این است که آن را دوباره مرور کنم و تغییرات لازم را بدهم تا شاید بتوانم پس از اصلاح در پائیز چاپ کنم. اگر در حالت فعلی چاپ شود ضرر مالی خواهد بود که البته نمی‌خواهیم آنطور شود. راجع به این موضوع شک ندارم. بابت زحمتی که به تو دادم آنچنان که شاید و باید قادر به عذرخواهی نیستم. واقعیت این است که آن را موقعی نوشتم که نصف مغزم از کار افتاده بود. تا موقعی که آنرا نخواندم نفهمیده بودم چقدر بد است.

خواهش می‌کنم مرا ببخش. باور کن این کار بسیار صحیحی است. کتابهایی را که [برای چاپ شدن بود] برایم فرستاده بودی با یادداشتهایی که بر آنها نوشته‌ام برایت می‌فرستم. باز هم عمیقاً معذرت می‌خواهم.

با احترام، ویرجینیا وولف

به شوهرش لئونارد وولف

۲۸ مارچ ۱۹۴۱

عزیزم

می‌خواهم به تو بگویم که تو باعث خوشبختی کامل من بوده‌ای. هیچکس نمی‌توانست بیش از آنچه در حق من کردی انجام دهد. خواهش می‌کنم این را باور کن. ولی من می‌دانم که دیگر هیچوقت خوب نخواهم شد و دارم زندگی تو را هم تباہ می‌کنم. این جنون است. هیچکس نمی‌تواند مرا قانع به چیز دیگری کند. تو بهتر خواهی توانست کار کنی و نبودن من برای تو بهتر خواهد بود.

می‌بینی؟ این چند سطر را هم نمی‌توانم بنویسم که خود نشان دهنده این امر است که من حق دارم. منظورم از تمام این حرفها این است که تا وقتی این مرض به جان من نیفتاده

بود ما کاملاً خوشبخت بودیم و همه‌اش را مدیون تو بودیم. از روز اول تا به حال هیچکس نمی‌توانست به خوبی تو باشد و همه به آن واقفند.

ویرجینیا

نامه‌های راجر به خانم و آقای موران (Maurans) در کشوری میز تحریر کلبه [اتاقک کوچکی که در حیاط بود و محل کار ویرجینیا] است. لطفاً تمام کاغذهای من را از بین ببر.

روز ۱۱ می ۱۹۴۱، لئونارد پشت این نامه نوشت: «این، آن نامه‌ای نبود که ویرجینیا برای من گذاشته بود.»

روز ۲۸ مارچ، ساعت ۱۱ صبح وقتی به کلبه او رفتم او داشت در دفتری چیز می‌نوشت. این نامه را من بعداً در آن دفتر پیدا کردم. همان موقع او با من به درون خانه برگشت و آن دفتر را در کلبه‌اش جا گذاشت. فکر می‌کنم که قاعدتاً نامه‌هایی را که برای من و ونسا در خانه گذاشته بود فوری بعد از این‌ها نوشته بود.

flamingo
MODERN CLASSIC



To the Lighthouse
VIRGINIA
WOOLF